

محاكمه و دفاع

دکتر محمد مصدق

تمام مطالب این کتاب از روزنامه‌ی کیهان بدون کلمه‌ای کم و کسر برداشته و عیناً نقل شده است.

شماره‌ی ثبت کتابخانه‌ی ملی: ۱۴۱۸ به تاریخ ۱۴ / ۹ / ۲۶

(جلسه‌ی اول)

دکتر مصدق طی دفاع مشروحی گفت: من در روز ۲۸ مرداد نخست‌وزیر بوده‌ام و فقط دیوان کشور صلاحیت دادرسی دارد. دکتر مصدق خود را نخست‌وزیر قانونی معرفی کرد.

در ساعت یک بعد از ظهر پریروز، جاده‌ی نظامی سلطنت آباد وضع دیگری به خود گرفته بود. ماشین‌های نظامی و اتومبیل‌های خبرنگاران خارجی با سرعت زیادی به طرف سلطنت آباد در حرکت بودند و چون قبلاً اطلاع داده شده بود که ساعت سه بعد از ظهر محاکمه آغاز خواهد گردید، تا ساعت دو و نیم بعد از ظهر کلیه‌ی خبرنگاران داخلی و خارجی و تماشاچی‌هایی که موفق به دریافت کارت ورودی شده بودند، در سلطنت آباد حاضر بودند.

قبل از آن که خبرنگاران داخلی و خارجی و تماشاچی‌ها به در ورودی سلطنت آباد برسند، کارت‌های آنان از طرف چند افسر کنترل می‌گردید و پس از تطبیق عکس و حامل کارت و پرسش نام و نشان، اجازه داده می‌شد که به طرف سلطنت آباد حرکت نمایند و مجدداً قبل از آن که وارد باغ شوند، چندین بار دیگر کارت‌های آنان بازدید می‌گردید و در محوطه‌ی باغ نیز نام آن‌ها وارد دفتر می‌شد و خبرنگاران داخلی و خارجی از آن‌جا پس از طی مسافت زیادی به تالار آینه که در آن محل می‌بایست محاکمه انجام گردد می‌رسیدند.

در قسمت شرقی باغ سلطنت آباد، اتاق قدیمی که با آینه تزئین گردیده قرار دارد که به نام *تالار آینه* خوانده می‌شود.

این تالار که با سلیقه‌ی خاصی ساخته شده، یکی از آثار هنرمندان قدیم است که سقف آن با تصاویر قدیمی که اغلب از اشعار حکیم عمر خیام اقتباس گردیده نقاشی شده و دیوارهای داخلی آن را با آینه ساخته‌اند و چهار آینه‌ی بزرگ در چهار طرف اتاق در روی دیوار گذارده شده و پنج در بزرگ نیز که چوب‌های آن به سبک قدیم حجاری شده، این اتاق را با خارج ارتباط می‌دهند. و دو در ورودی نیز دارد که یک در آن برای ورود اعضای دادگاه و در دیگر که جهت مخالف در اول قرار دارد، برای ورود خبرنگاران داخلی و خارجی و تماشاچی‌ها و متهمین اختصاص داده شده بود.

در بالای در غربی تالار، یک قاب قرار دارد که در آن با خط بسیار زیبایی نوشته شده: «فرمایشات اعلی‌حضرت همایون شاهنشاهی در جشن بیست و سوم

اسفند ماه ۱۳۱۷» فرمایشات شاهنشاه با جمله‌ی «افسران من» شروع می‌شود.

در بالای سر قضا، تمثال بزرگ اعلی‌حضرت همایونی قرار دارد که در زیر آن، پرچم سه رنگ با شمشیر و خورشید به دیوار الصاق گردیده و تمثال شاهنشاه در روی آن نصب شده است.

در روی میز رئیس دادگاه نیز یک پرچم قرار دارد.

در جلسه‌ی دیروز محاکمه، کلیه‌ی خبرنگاران خارجی و داخلی و عکاس‌های آنان و همچنین اغلب وابسته‌های سفارت‌خانه‌ها دیده می‌شدند و تعداد آنان به صد نفر بالغ می‌شد و در میان تماشاچی‌ها سه خانم دیده می‌شد.

قبل از آن که آقایان دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی وارد تالار آیینی شوند، تماشاچیان موضع گرفته بودند و عده‌ی زیادی از آنان در جلوی دری که قرار بود آقایان دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی وارد شوند، اجتماع کرده بودند.

ساعت یک ربع به سه بعد از ظهر بود. آقای سرتیپ ریاحی در حالی که وکلای مدافع ایشان را احاطه کرده بودند، وارد تالار شد. با ورود رئیس سابق ستاد ارتش، یکباره فلش عکاس‌ها تالار آیینی را مانند روز روشن ساختند و در هر گوشه و کنار تالار برق، نوری چشم را خیره می‌ساخت.

سرتیپ ریاحی لباس خاکستری رنگی به تن داشت و خیلی خونسرد به نظر می‌رسید.

سرتیپ ریاحی به اتفاق وکلای مدافع خود خواست ابتدا در طرف چپ تالار بنشیند. ولی قبل از آن که در جای خود بنشیند، به طرف راست تالار رفت.

و به این ترتیب به اتفاق وکلای مدافع خود، آقایان سرلشکر میرجلالی، سرتیپ نصیر زند، سرتیپ معین، سرهنگ شاه‌قلی و سرهنگ آرمین نشست.

ساعت سه بعد از ظهر بود و هنوز آقای دکتر مصدق به تالار وارد نشده بودند و در ظاهر گفته شد که ممکن است آقای دکتر مصدق، امروز در جلسه حاضر نشود و این گفته، موقعی بیش‌تر قوت گرفت که آقای سرهنگ مقبلی، رئیس، و آقایان سرتیپ شیروانی و سرتیپ خزاعی، اعضای دادگاه، و سرتیپ آزموده به اتفاق چهار سرهنگ، دادیاران خود وارد تالار شدند و حضار به پا خواستند و پس از یک دقیقه در جاهای خود قرار گرفتند. اما هنوز از آقای دکتر مصدق خبری نبود.

ولی در همین هنگام در جنوبی تالار باز شد و آقای دکتر مصدق در حالی که رب دشامبر خاکستری رنگی به تن داشت، عصا زنان در حالی که چند افسر ارشد ایشان را به جای خود هدایت می‌کردند و آقای سرهنگ بزرگمهر، وکیل مدافع ایشان در معیت بودند، وارد تالار شدند.

بلافاصله عکاس‌ها شروع به فعالیت کردند و هنگامی که آقای دکتر مصدق خود را با عکاس‌ها روبرو دید، خطاب به آنان گفت: «یک عکس خوب از متهم بگیرید.» و موقعی که نزدیک جای‌گاه خود که در طرف چپ تالار بود رسیدند، پای ایشان مختصری لغزش کرد و در سینه‌ی تماشاچیان جای گرفتند که بلافاصله ایشان را در جای خود نشان‌دند و وکیل مدافع ایشان نیز در کنارشان قرار گرفت.

مدتی بود که آقایان به اتفاق وکلای مدافع خود در جاهای خود قرار گرفته بودند و آقایان اعضای دادگاه و دادستان ارتش و منشی‌ها در جاهای مخصوص خود نشسته بودند. ولی عکاس‌ها هنوز دست بردار نبوده و مرتب عکس می‌گرفتند تا جایی که رئیس دادگاه ناچاراً تذکر داد که عکاس‌ها کار خود را موقوف کنند و در جاهای خود بنشینند و چون باز هم عکاس‌ها توجه نکردند، چند افسر ارشد آنان را به جاهای خود هدایت کردند. ولی این عکاس‌ها خود را به قسمت جنوبی تالار رسانیدند و در این‌جا دستگاه‌های خود را به کار انداختند و از وضع دادگاه شروع به عکس گرفتن کردند. خبرنگاران خارجی در این جریان بیش‌تر جلب توجه می‌کردند و دستگاه‌های عکاسی آنان مجهزتر از دستگاه‌های خبرنگاران عکاس داخلی بود.

در این موقع سکوتی فضای تالار جلسه را فرا گرفت.

آقای سرلشکر مقبلی، در کرسی مقام ریاست دادگاه نشسته بود و آقایان سرتیپ شیروانی و سرتیپ خزائی، در طرف راست و آقایان سرتیپ افشار پور و سرتیپ بختیار در طرف چپ ایشان قرار داشتند. در طرف راست نیز دادستان ارتش بود که آقای سرتیپ آزموده در کرسی دادستانی ارتش نشسته بود. در دو طرف ایشان، چهار سرهنگ که سمت دادیاری را داشتند قرار داشتند و در طرف مقابل دادستان ارتش، منشی‌ها نشسته بودند که بیانات آقایان اعضای دادگاه و دادستان ارتش و متهمین و وکلای مدافع آنان را یادداشت نمایند. چند افسر ارشد ارتش در تالار آینه ایستاده بودند و در جریان کار نظارت داشتند.

در خارج از تالار و در فضای باغ نیز سربازان محافظ در دو طرف ایستاده بودند و به این ترتیب آرامش را در محیط سلطنت آباد حفظ می‌کردند.

رسمیت جلسه

ساعت سه بعد از ظهر، رئیس دادگاه با نواختن یک زنگ ممتد، رسمیت جلسه را اعلام کرد و به منشی دادگاه دستور داد تا ماده‌ی ۱۹۳ قانون دادرسی و کیفر ارتش را برای اطلاع تماشاچیان قرائت کند.

ماده‌ی ۱۹۳ به این شرح قرائت شد.

«رئیس دادگاه عهده‌دار نظم جلسات است و کلیه‌ی اشخاصی که در دادگاه حضور به هم می‌رسانند، باید بدون اسلحه وارد شده و تماشاچیان در جایی که برای آنها معین شده است ساکت بنشینند و هرگاه قواعد نظم جلسه را رعایت نکنند، رئیس دادگاه امر می‌دهد که آنها را از جلسه خارج کنند و در صورتی که مقاومت کنند، به امر رئیس از ۱ الی ۱۵ روز بازداشت خواهند شد.»

منشی دادگاه بعد از قرائت ماده‌ی ۱۹۳، مشخصات متهمین را سؤال کرد و از طرف آقایان دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی جواب داده شد:

نام: دکتر مصدق

فرزند: هدایت

شغل: نخست‌وزیر قانونی

مذهب: از آقای دادستان پرسید. شیعه.

ملیت: اهل ایران، عیال و اولاد دارم.

پیشینه‌ی کیفری: تا امروز نداشتم.

شماره‌ی شناسنامه: ۲۰۹۷

سن: بین ۷۲ و ۷۳ سال.

نام: تقی ریاحی

شغل: افسر

ملیت: ایرانی، عیال و اولاد دارم.

پیشینه‌ی کیفری: ندارم.

شماره‌ی شناسنامه: ۳۰۹۹۸

سن: ۴۴ سال.

در این موقع، رئیس دادگاه اظهار داشت: «به موجب ماده‌ی ۱۴۴ قانون دادرسی و کیفر ارتش، به آقایان متهمین و وکلای مدافع ایشان تذکر داده می‌شود که در جریان دادرسی مواظب اظهارات خود بوده و آنچه را که برای دفاع خود مفید می‌دانند، در موقع اظهار دارند و به منظور اجرای ماده‌ی ۱۹۴ قانون

دادرسی ارتش، تذکر داده می‌شود که وکلای مدافع نباید بر خلاف وجدان و قوانین اظهاراتی بنمایند و مدافعات خود را با نزاکت بیان کنند.

اکنون به آقای دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی اخطار می‌شود که به موجب ماده‌ی ۱۹۵، چنانچه تذکری درباره‌ی عدم صلاحیت دادگاه دارید، بگویید تا به آن رسیدگی شود.»

آقای دکتر مصدق تذکر داد: «ایراد داریم.» رئیس دادگاه تذکر داد: «رعایت مقررات را بنمایید.»

در این وقت آقای دکتر مصدق از روی صندلی برخاست و به این شرح شروع به صحبت کرد:

قبلاً لازم است به عرض دادگاه برسانم اگر می‌گویم سیاست خارجی در این کار دخالت دارد، منظورم این نیست که سیاست خارجی با اشخاصی که فعلاً در این جلسه اقداماتی می‌کنند ارتباطی داشته باشد. برای من واقعه‌ای روی داده که ناچار از عرض آن می‌باشم.

این واقعه این بود که در دوره‌ی ۱۵ تفتیشیه، وقتی انتخابات تهران شروع شده بود، عده‌ای به خانه‌ی من آمدند و گفتند فردا بیایید در مسجد شاه اظهاراتی بکنید و مردم را متوجه کنید که انتخابات آزاد است و دولت حق دخالت در انتخابات را ندارد. من هم دعوتی از مردم شهر تهران برای حضور در مسجد شاه کردم.

از طرف رئیس دادگاه تذکر داده شد که: «فعلاً راجع به عدم صلاحیت دادگاه صحبت کنید و این اظهارات را در موقع خود بفرمایید.»

آقای دکتر مصدق در جواب گفت: «اینها همه مربوط به هم است و ماده‌ی ۱۹۴ را قرائت کنید.»

ماده‌ی ۱۹۴ قرائت شد و روی جمله‌ی «برای دفاع در موقع خود» مدتی بحث شد.

بعداً دکتر مصدق گفت: «دادستان می‌گوید این جمله مال مقدمه است. متهم برای خودش هر چیز را که مفید می‌داند باید بگوید و اگر از اظهارات او جلوگیری کنند، این ظلمی است که به متهم شده است. این البته مقدمه است. جناب آقای سرلشکر! وقتی می‌خواهم بگویم می‌خواهم بروم تهران، باید مقدمه‌ای بچینم که چرا می‌روم.»

در این موقع دادستان اجازه‌ی صحبت خواست و چنین اظهار داشت.

با نهایت احترام به عرض تیمسار محترم دادگاه می‌رسانم در اولین جلسه‌ی دادرسی به پرونده‌ی آقای دکتر مصدق و سرتیپ نقی ریاحی، متأسفانه ملاحظه می‌شود که خبرنگاران محترم جرأید و عکاسان رعایت نمی‌فرمایند که این محل دادرسی است. س.س نه صحنه‌ی تأثر و نمایش. صدای دوربین‌های آن‌ها و نور آن‌ها به طور قطع دادستان ارتش را از انجام وظیفه‌ی خطیری که دارد باز می‌دارد. به همین مناسبت از تیمسار و ریاست محترم دادگاه تقاضا می‌نمایم رعایت نظم را فرموده، تذکر لازم را بدهند.

نکنه‌ی دیگر که به ناچار باید تذکر بدهم این است که دادرسی تابع اصول و مقرراتی است که نه متهم، نه وکیل مدافع، نه دادستان نمی‌توانند کوچک‌ترین انحرافی از آن قبول نمایند و هرگاه منحرف شدند، به طور قطع عمل آن‌ها عملی است خلاف قانون و باید فوراً جلوی اعمال خلاف قانون سد شود.

ریاست محترم دادگاه با شایستگی هر چه تمام‌تر، طبق اصول قانونی اعلام فرمودند متهم یا وکیل مدافع هرگاه ایرادی به صلاحیت دادگاه یا نقص تحقیقات و یا ایرادی بر مرور زمان وقوع جرم و تشکیل پرونده دارند، بیان فرمایند. در این‌جا ملاحظه شد که متهم ردیف اول کیفر خواست، یعنی آقای دکتر مصدق در مقام اجرای ریاست دادگاه و اجرای مواد قانونی، راه انحراف را در پیش گرفتند. اینجانب به ناچار مواد قانونی را که مربوط به همین موضوع است، به عرض می‌رسانم و آن مواد را بیان می‌کنم تا همه کس به وظیفه‌ی خود آشنا شود. و به هر حال موجب تأخیر در امر دادرسی این دادگاه فراهم نگردد و پای‌مال شئون متهمین و وکلای مدافع و دادگاه محترم حفظ گردد.

اینک موادی از قانون دادرسی و کیفر ارتش قرائت می‌شود و آن مواد را بیان می‌نمایند.

(ماده‌ی ۱۹۴ قرائت شد.)

البته ماده‌ی ۱۹۴ اجرا شد و تیمسار، ریاست دادگاه، خواستند ماده‌ی ۱۹۵ را اجرا کنند.

(ماده‌ی ۱۹۵ قرائت شد.)

در این ماده سه نکته است. یکی عدم صلاحیت، یکی مرور زمان، یکی اگر تحقیقات را لازم بدانند. اگر صحبتی راجع به این سه مورد نداشتند، بعد وارد ماده‌ی بعد یعنی ماده‌ی ۱۹۷ می‌شوند.

منشی دادگاه ادعانامه را قرائت می‌کند. یعنی بعد از آن که اگر ایرادی داشتند و صحبت کردند و دادستان جواب داد، آن وقت رئیس دادگاه امر می‌کند و ادعانامه قرائت می‌شود و رئیس دادگاه خلاصه‌ی ادعانامه را ذکر می‌کند. ادعا نامه قرائت می‌شود و رئیس دادگاه خلاصه‌ی ادعانامه را ذکر می‌کند و این اصولی است که مطابق قانون باید اجرا شود.

بعد از اظهارات دادستان، رئیس دادگاه خطاب به آقای دکتر مصدق گفت: «بنده خواهش می‌کنم مرحله به مرحله وارد شوید و فعلاً راجع به عدم صلاحیت دادگاه که مطرح است صحبت کنید.»

دکتر مصدق در جواب چنین گفت: «جناب آقای سرلشکر! یک متهم که شما می‌خواهید او را حبس کنید و یا حکم اعدامش را بدهید، باید دلایلش را اقامه نماید. این که گفته می‌شود باید در موقع گفته شود، بنده گفتم، هر چیز مقدمه‌ای دارد.»

(تذکر رئیس دادگاه)

«... به هر حال شما می‌خواهید از یک دادستانی مشورت کنید که بنده حق دارم به صلاحیت این آقا (دادستان) اعتراض می‌کنم تا حضرت عالی بدانید بنده پیش از این مسبوق به قوانین هستم. حال برای امتحان می‌پرسم.»

(خطاب به دادستان)

«آقا شما لیسانسه هستید؟»

دادستان گفت: «شما حق ندارید بپرسید.»

- «آقای رئیس دادگاه! این آقا تحصیلاتی ندارد. من ۵۰ سال در این کار عمری می‌گذرانم. من چطور می‌شود در این دادگاه که این طور مجلل و باشکوه تزئین شده، در این تالار آیینی، حرفی بر خلاف قانون بزنم؟»

رئیس دادگاه: «خواهش می‌کنم فقط در صلاحیت صحبت بفرمایید.»

دکتر مصدق: «مقدمه را باید بگویم. قانون باید اجرا شود یا نشود؟ مقدمات آن را تهیه کنید و اگر مقدماتی برای جنگ تهیه نکنید، نمی‌شود. شما باید مقدمات جنگ، یعنی ذخیره‌ی را بردارید، غذا حاضر بکنید، چادر بردارید و بعد تشریف ببرید شلیک کنید، اگر بدون مقدمه بروید، شکست می‌خورید و این نمی‌شود.»

رئیس: «مقدمه برای وارد شدن در اصل موضوع است. مقدمه‌ی آن همین است و حالا جنابعالی اگر به صلاحیت، یا مرور زمان و نقض پرونده ایرادی دارید، بفرمایید. گوش خدا و وجدان ما گواه خواهد بود که جز حقیقت و عدالت کاری انجام ندهند.»

دکتر مصدق: «من که می‌خواهم اعدام شوم، باید حرف‌های خود را بزنم. آقا! من چه کار دارم که شما مأموریت دارید و باید زود بروید؟ و اگر شما مأموریت دارید و باید زود بروید و نمی‌خواهیم دفاع کنم، من می‌روم و شما هم حکم اعدام مرا صادر فرمایید.»

رئیس دادگاه: «راجع به این سه سؤالی که رسماً در صورت جلسه قید شد و به عرض رسید، فعلاً جوابی مرحمت نمی‌فرمایید؟»

دکتر مصدق: «کدام سه سؤال؟»

سرهنگ بزرگمهر (وکیل مدافع دکتر مصدق): «سه سؤال عدم صلاحیت، نقض پرونده و مرور زمان.»

دکتر مصدق: «آقا این مقدمات دارد. تا این مقدمات را نگویم، تا صغری و کبری نچینم، نمی‌توانم نتیجه بگیرم. آقایان قضات چه می‌فهمند صحیح است و یا صحیح نیست. و حالا اجازه فرمایند اعتراضات خود را به آقای دادستان بگویم.»

رئیس دادگاه: «استدعا دارم. شما فرمودید من مأموریت دارم و باید بروم. شما هم می‌خواهید خارج از موضوع صحبت کنید و جلسه‌ی دادگاه طول نکشد و من خواهش مندم صحبت خود را بفرمایید. ولی خارج از موضوع صحبت نفرمایید.»

دکتر مصدق: «قربان! شما نمی‌گذارید. سر جای خود می‌نشینم و مرا محکوم کنید. شما می‌خواهید یک دکتر مصدق، نخست‌وزیر مملکت را اعدام کنید، ولی نمی‌خواهید به حرف‌های او توجه کنید.»

رئیس دادگاه: «افسران میرغضب نیستند و جنابعالی مختار هستید که فرمایشات خود را بفرمایید.»

دکتر مصدق: «هر کار دلتان می‌خواهد بکنید.»

رئیس: «ما گوش داریم. وجدان داریم. و حضرت‌عالی هم فرمایشات خود را بفرمایید. شما حق ایراد عدم صلاحیت، یکی به دادگاه و یکی به دادستان دارید. می‌توانید آن را ایراد فرمایید.»

دکتر مصدق: «خواهم نمود.»

رئیس: «استدعا دارم بفرمایید.»

دکتر مصدق:

ای کاش عملیات آقای سرتیپ آزموده فقط از قانون منحرف بود. لوایح قانونی من در اصل ارتش که بسیار اثر نیکویی داشت، از قبیل این که دادستان می‌بایست دارای معلومات حقوقی باشد و درجه‌ی تحصیلات آن‌ها از لیسانس کمتر نباشد، غیر قابل تغییر باشند و با نهایت استقلال و آزادی رأی بدهند و هر کس از نظر اجرای مقاصد خود، دادرسی را برای دادگاه تعیین ننماید.

تمام این لوایح را به استناد یک تصویب‌نامه‌ی مبهمی که هیأت وزرا صادر کرده، از کار انداختند که شرح آن بعداً عرض خواهد شد. در صورتی که هیچ وقت اینجانب خارج از حدود اختیارات، لایحه‌ای تصویب ننمودم.

لوایح قانونی من قبلاً در روزنامه‌ها منتشر می‌شد و در جلسه‌ی علنی مجلس شورای ملی هم تقدیم می‌گردید که آن‌ها را به کمیسیون‌های مربوط به خود ارجاع می‌نمودند. چنان چه یک لایحه بر خلاف قانون و خارج از حدود اختیارات تصویب شده بود، همان نمایندگانی که شدیداً با من مخالف بودند و می‌خواستند از من سلب اختیار کنند، در مجلس اظهار می‌نمودند و توضیحات لازم را می‌دادند و اگر معلوم می‌شد که از حدود اختیارات تجاوز کرده‌ام، هرگز راضی

نمی‌شدند که دیگر از آن اختیارات استفاده کنم. ولو این که منجر به سقوط دولت می‌گردید.

ای کاش تیمسار به همین درجه قناعت فرموده بودند. اکنون با کمال تأسف عرض می‌کنم برای همان مواردی هم که بر طبق لوایح اینجانب نسخ شده، دادستان آن‌ها را زنده کرده‌اند و احترامی قائل نشده‌اند. بنده یک لوایحی وضع کرده‌ام. محاکم اختصاصی را، چه آن دیوان کیفر، چه آن دادگاه مالیه، چه دادگاه وزارت جنگ برای اشخاص غیر نظامی، این‌ها را حذف کردم. مقررات دیگری هم که در کتاب اول قانون دادرسی ارتش و کیفر ارتش بود به کلی نسخ کردم. تیمسار آمدند و رفتند در هیأت وزیران. یک تصویب‌نامه‌ی مبهمی نوشتند که این طور اختیارات من مربوط به تشکیلات وزارت جنگ نبود. آن‌هایی که مربوط به این چنین موارد است، یعنی غیر از تشکیلات من، آن‌ها را حق فسخ نداشته‌ام و از اختیارات تجاوز کرده‌ام. روی اصل تجاوز از قانون این تصویب‌نامه را صادر کردیم.

در صورتی که ماده‌ی واحده‌ی راجع به اختیارات مطرح است که عین آن را اکنون می‌خوانم.

«به دکتر محمد مصدق، نخست‌وزیر، اختیار داده می‌شود که از تاریخ تصویب این قانون، تا مدت شش ماه، (البته یک سال تمدید شد) لوایحی که برای اجرای مواد نه‌گانه‌ی برنامه‌ی دولت ضروری است و در جلسه‌ی هفتم مرداد ۱۳۳۱ مجلس شورای ملی و در جلسه‌ی ۱۱ مرداد ۱۳۳۱ مجلس سنا به شرح ذیل:

۱. اصلاح قانونی انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداری‌ها.

۲. اصلاح امور مالی و تعدیل بودجه به وسیله‌ی تقلیل در مخارج و برقراری مالیات‌های مستقیم و در صورت لزوم مالیات‌های غیر مستقیم.

۳. اصلاح امور اقتصادی به وسیله‌ی افزایش تولید و ایجاد کار و اصلاح قوانین پولی و بانکی.

۴. بهره‌برداری از معادن نفت کشور با رعایت قانون ۹ ماده‌ای اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت و تهیه اساسنامه‌ی شرکت ملی نفت.

۵. اصلاح سازمان‌های اداری و قوانین استخدام کشوری و قضایی و لشکری.

۶. ایجاد شورای محلی در دهات به منظور اصلاحات اجتماعی به وسیله‌ی رفع عوارض.

۷. اصلاح قوانین دادگستری که این لوایح روی اصل اصلاح قوانین دادگستری تنظیم شده است. قوانین دادگستری مربوط به قوانین وزارت دفاع ملی هم هست.»

همچنان که در خود مجلس این قوانین را وزیر دادگستری تقدیم می‌کند و معلوم می‌شود جزء قوانین دادگستری است و این عام است و این لوایح من از روی این ماده‌ی ۷ تنظیم شده است.

هشت اصل قانون مطبوعات تصویب شده است. تهیه نموده و پس از آزمایش آنها را منتها در ظرف شش ماه که مدت این اختیار است تقدیم مجلسین نماید.

این حکم ماده است و تا موقعی که تکلیف آنها در مجلس روشن نشود، لازمالاجرا می‌باشد.

خوب توجه بفرمایید. قسمت آخر را آقای رئیس دادگاه که تا تکلیف آن از طرف مجلس روشن نشود، لازمالاجرا است. پس یک قانون است. اگر قانون نیست، لازمالاجرا است.

تصویب‌نامه‌ی هیأت وزیران، پا روی یک قانون گذارده است. جناب ایشان (دادستان) به موجب یک چنین تصویب‌نامه‌ی مبهم خلاف قانونی، آمدند تمام تشکیلاتی را که من داده بودم منحل کردند.

بعداً دکتر مصدق رشته‌ی سخن را به ماده‌ی ۲۲ کتاب اول دادرسی و کیفر ارتش کشانید و پس از بحث چنین نتیجه گرفت که هر دیوان، یک دادستان مخصوص دارد و سپس گفتند:

از این گذشته، ارتش طبق قانون محل معینی دارد.

و پس از توضیح موارد بالا اضافه کردند:

موضوع دیگر آن است که ایشان نمی‌توانند در دادگاهی که متهم رئیس ایشان است، سمت دادستانی داشته باشند و این بر خلاف صریح قانون است.

امروز تمام این‌ها منتظر این هستند که ببینند این دادگاه چه حکمی می‌دهد. حریف ما به هر جا رفت نتوانست ما را مغلوب کند. به شورای امنیت رفت و شکست خورد. در دادگاه لاهه محکوم شد. شایسته نیست اکنون این‌ها بگویند با دست چهار افسر، مخالفین را مغلوب کردند. به خدا شایسته نیست که تمام دنیا بگویند آن دولتی که با او مبارزه می‌کرد، هر چه رفت، یک آدم پیدا نکرد تا حق ملت مظلومی را از بین ببرد. ولی در ایران به دست یک افسر ایرانی مقاصد خود را انجام دادند.

در این‌جا ریاست دادگاه اعتراض کردند و گفتند: «همه‌ی ما وطن‌پرست هستیم. این حرف‌ها صحیح نیست. ما به خاطر شخصیت شما احترام می‌گذاریم. به خاطر داشته باشید این مجلس روضه‌خوانی نیست.»

دکتر مصدق: «همین روضه‌خوانی را در شورای امنیت هم کردیم.»

سپس آقای دادستان طی بیانات مشروحی به آقای دکتر مصدق پاسخ دادند. آنگاه رئیس دادگاه به دکتر مصدق گفتند: «به بیانات خود ادامه دهید. ضمناً سعی کنید از حدود صلاحیت خارج نشوید.»

دکتر مصدق گفت:

دادستان فرمودند این سازمان قضایی بنده بد بود و ایشان رفتند در هیأت دولت و طبق یک تصویب‌نامه‌ی مبهمی که گذرانید، همه را به هم زدند. موضوع همین‌جا است. شما افسرید. ولی از قانون که بی‌اطلاع نیستید. همه‌ی روزنامه را خوانده‌اید.

مجلس شورای ملی به من اجازه داد. قانون حق کیست؟ حق مجلس شورای ملی است و او به من اجازه داده است که من لوایح قانونی را نسبت به این ماده بنویسم. تا زمانی که من این قانون را چون بر خلاف اختیارات است اجرا نمی‌کنم، ولی مجلس شورای ملی که صاحب حق است حرفش صحیح نیست. صاحب حق گفت من که قانون‌گذار هستم. به دکتر مصدق اختیار دادم که لوایح قانونی را وضع کند و به مرحله‌ی آزمایش بگذارد و پس از شش ماه تقدیم مجلس شورای ملی کند و در تمدید اختیارات نیز باز هم همین طور گفته شد و فقط مدت را سه ماه کردند.

ولی پس از این که تقدیم مجلس شد، (عین ماده حاضر است) این قوانین لازم‌الاجرا است. یعنی هیچ قوه، نه دیوان عالی کشور و نه هیأت دولت نمی‌تواند این قوانین را موقوف‌الاجرا بکند. زیرا صاحب حق، یعنی مجلس شورای ملی، این حق را به من داده است.

شما که قاضی هستید، خوب توجه کنید که نقص قانون چیست. مجلس شورای ملی که صاحب حق بود به من به چه ترتیبی اجازه داده؟ اگر اختیارات صحیح است، این قوانین هم صحیح است. این است جواب آقا! در مسائل دیگر نیز آقای دادستان مطالبی فرمود. آقای محترم خیلی فهمیده است. (اشاره به سرتیپ آزموده) در این جلسه که هیأت نظامی هست و مردم هستند، خواست یک تحریک عصبیت در افسران ارتش بکند. من که از این جا می‌روم و در آن اتافی که سه پنجره به خارج دارد و در هر سه پنجره‌ای که به خارج دارد، سربازان و افسران نفس کشیدن مرا زیر نظر دارند. خواستند این‌ها را تحریک بکنند که امشب در آن‌جا یک بلایی به سر من بیاورند و بعد آقای دادستان گفتند یکی از کارهای این شخص که خدا او را لعنت کند، این بود که قوانین دادرسی ارتش را تغییر داد و از این قوانین که من طبق اختیارات وضع کردم نتیجه گرفت اگر افسری را یک سربازی سیلی بزند، آن افسر حق نداشته باشد حرفی بزند. در صورتی که این طور

نیست. آه. این شرط عقل است که یک افسری که
چهل سال سابقه‌ی خدمت داشته است، اگر سربازی
مثلاً در گوش او زد، آن افسر حق نداشته باشد اعتراض
کند؟

موضوع این است که ما گفتیم جرایم نظامی دو
قسم است. یکی جرایمی است که نظام وظیفه در
حال انجام وظیفه می‌کند. مثلاً در اردو و در پادگان
است. این جرم باید در دادگاه نظامی بررسی شود.

حالا اگر این افسر رفت خانه‌ی آن نظام وظیفه و با
زن او مقاربت کرد، باز هم این امر مربوط به دادگاه
نظامی است؟ در حالی که این امر داخل در دادگاه
نظامی نیست. این عمل خارج از نظامی است. یک
افسر حق ندارد چنین کاری کند و اگر کرد، وارد در
محاکم نظامی نیست! آن افسر حق دارد در انجام
وظیفه‌ی نظامی، اگر در حین انجام وظیفه کاری واقع
شود، در آن دادگاه رسیدگی شود تا آن افسر قدرت کار
داشته باشد. ولی خارج از نظامی، باید در خارج از
محاکم نظامی باشد. مثلاً اگر رفت و مست کرد و یک
نفر را کشت، باید رفت در دادگستری تا به کار آن
رسیدگی شود.

من محاکمی درست کردم. قاضی در محاکم
نظامی قضاوت کند و این طوری که آقای دادستان
گفتند، ما این طور این کار را خود به خود اختراع نکردیم.
تصور می‌کنم این کار ما از روی قانون سویییس باشد. در
دادگاه نظامی یک نفر قاضی که از یک نفر قاضی مجرب
در رأس آن دادگاه نظامی است که از قوانین مطلع
است و کسانی را که اطلاع ندارند، آنها را هدایت
می‌کند. بنده مخترع نبودم آقا. بروید تحقیق کنید ببینید
در چند مملکت هست و این که آقای دادستان گفتند
دیوان کشور در مملکت یکی است و نباید دیگری وجود
داشته باشد، دیوان کشور چه ربطی با این دارد؟ ما
طبق قانون اساسی عمل کردیم و دادگاه انتظامی برای
رسیدگی به تقصیرات افسران درست کردیم که اگر
گفت این افسر تقصیر دارد، به آن رسیدگی نماید. اگر

جایی نباشد که این تقصیر معین بکند، کی باید به آن رسیدگی شود؟ دادگاه انتظامی باید به این کار رسیدگی بکند و دیوان عالی هم می‌گوییم یکی است و این دیوان عالی انتظامی است و این که آقای دادستان گفتند حقوقی که به این دادرسان آنها داده شده زیادی است، که بنده ولخرجی کردم، مال بیت‌المال مسلمین را به آنها داده‌ام، باید بگویم هر دادگستری و هر دادگاه و هر دادگاه نظامی این‌ها قائم به سه اصل هستند و اگر نباشد عدالت وجود ندارد و این سه اصل عبارت است از:

۱. قاضی مطلع به قوائد و مسائل عمومی باشد.

۲. قاضی را هیچ کس نتواند بردارد، مگر دادگاه انتظامی. و الا قاضی جرأت نمی‌کند که نظر صحیح خود را اظهار دارد. زیرا در غیر این صورت خواهند گفت آقای سپهبد فرمودند که چنین شود، یا آقای سرهنگ این طور گفته‌اند. ولی اگر محکم شد، دیگر زیر بار اعمال نفوذ مافوق نخواهد رفت.

چرا قاضی انگلیسی در دادگاه بین‌المللی لاهه حکم به حقانیت ایران داد؟ اگر دادگستری انگلیس شهره‌ی آفاق است، برای این است که چند برابر دیگران می‌گیرد و به هیچ وجه احتیاجی پیدا نمی‌کند که چیزی بگیرد. این قاضی است. ما هم روی این مسأله که دادرسی ارتش باید سه اصل را دارا باشد:

۱. اعضای آت از درجه‌ی لیسانس کمتر نباشند.

۲. لایتنیر باشند.

۳. حقوق کافی بگیرند.

آن را درست کردیم.

در این موقع آقای دکتر مصدق بدین شرح دفاع خود را ایراد نمودند. ضمناً سخنرانی از نطق خود را به منشی دادگاه دادند و گفتند: «معلوم است شما خسته هستید. به شما زحمت نمی‌دهم. از همین نسخه استفاده فرمایید.»

چون در روز ۲۵ مرداد دست‌خط عزل اینجانب از نخست‌وزیری به اینجانب ابلاغ شده و از این به بعد رسمیت نداشته‌ام و اعمال خلاف قانونی کرده‌ام، باید این دادگاه رسیدگی بنماید و من هم در جواب عرض می‌کنم نخست‌وزیر بوده‌ام و بر طبق اصل ۶۹ متمم قانون اساسی، محاکمه‌ی نخست‌وزیران در صلاحیت دیوان کشور است و این دادگاه برای رسیدگی صالح نیست و حالا من باید توضیح دهم چرا نخست‌وزیر بودم تا مطمئن شوید که من خلاف نمی‌گویم. زیرا آقایان باید توجه کنند که مطالب به این سادگی نیست. در بسیاری از موارد متهم آن قدر باید توضیح بدهد تا کم‌ترین تردید در عدم صلاحیت برای اعضای محترم دادگاه باقی نماند.

خصوصاً آن که جرمی که به من نسبت داده شده، از جرائم سیاسی است. یعنی جرمی که به من نسبت داده شده، این است که می‌گویند می‌خواسته‌ام شهر را به هم بزنم و رژیم را به هم بزنم و دفاع از این قبیل جرائم ممکن است روی دو جنبه‌ی سیاسی و دیگری قضایی باشد و چه بسا اتفاق افتاده که روشن شدن جنبه‌ی سیاسی، سبب گردیده که جنبه‌ی قضایی دفاعی به خودی خود حل گردید و من در سوییس این موضوع را به چشم دیده‌ام.

در این‌جا دکتر مصدق چند مثال برای اثبات نظر خود در سوییس شاهد آورده، سپس از روی یادداشت‌های خود چنین قرائت کرده‌اند. آقای دکتر مصدق ضمن خواندن دفاع خود، در مواردی که لازم می‌دانستند، مطالبی خارج از متن دفاع بیان می‌داشتند که مشروح آن در زیر آورده می‌شود.

کسانی که برای استماع کیفرخواست و دفاع متهم در دادگاه حضور به هم می‌رسانند، چنین تصور می‌کنند که با چند کلمه حرف طرفین، دادگاه باید تکلیف متهم را معلوم کند و حتی به این هم قناعت نمی‌کنند و می‌خواهند چوبه‌ی دار را هم همان‌جا ببینند.

مثلاً در موضوعی که امروز باید مطرح می‌شود، آقای سرتیپ آزموده اظهار می‌نموده‌اند که چون در شب روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ دست‌خط عزل اینجانب از

نخست‌وزیری به اینجانب ابلاغ شده، از آن به بعد رسمیت نداشته‌ام و به اعمال خلاف قانونی که به عقیده‌ی ایشان، اینجانب از آن شب به بعد مرتکب شده‌ام باید این دادگاه رسیدگی نماید.

و من هم در جواب عرض می‌کنم نخست‌وزیر بوده‌ام و بر طبق اصل ۶۹ متمم قانون اساسی، محاکمه‌ی نخست‌وزیران در صلاحیت دیوان کشور است و این دادگاه برای رسیدگی صالح نیست و حالا من باید توضیح دهم چرا نخست‌وزیر بودم تا مطمئن شوید که من خلاف نمی‌گویم. زیرا آقایان باید توجه کنند که مطالب به این سادگی نیست. در بسیاری از موارد متهم آن قدر باید توضیح بدهد تا کم‌ترین تردید در عدم صلاحیت برای اعضای محترم دادگاه باقی نماند.

خصوصاً آن که جرمی که به من نسبت داده شده، از جرائم سیاسی است و دفاع از این قبیل جرایم ممکن است روی دو جنبه قرار گیرد که یکی سیاسی و دیگری قضایی است. و بسا اتفاق افتاده که روشن شدن جنبه‌ی سیاسی، سبب شده که جنبه‌ی قضایی به خودی خود حل شود و جای تردید باقی نگذارد. این است که در این مقدمه مطالبی به طور اختصار عرض می‌کنم که در مستمعین و قارئین یک سابقه‌ی ذهنی ایجاد کند تا در مطالبی که بعد عرض می‌شود دچار اشکال و تردید نگردند.

برای اشخاص بی‌غرض و آنان که طالب حقایق‌اند، هر قدر بیشتر توضیح داده شود، بیشتر خوش‌وقت می‌شوند. چون که می‌خواهند نزد خداوند و وجدان مسؤول نباشند. امیدوارم که آقایان قضات اجازه فرمایند اینجانب درست توضیحات خود را بدهم و چنان چه باز هم محتاج به توضیحات شد و دادگاه لازم دانست، داده شود و مطلب از ابهام درآید و به کلی روشن گردد.

من از این نظر دفاع نمی‌کنم که دادگاه بداند و از تضییقاتی که هر زندانی به آن دچار هست راحت شوم. زیرا محکومیت ناشی از ایمان و عقیده، محکومیتی که نتیجه‌ی مبارزه‌ی آزادی و استقلال مملکت است،

چیزی نیست که مرا متأثر کند. بل که موجب خوشوقتی و افتخار من است.

بر فرض که از زندان خلاص شوم، در خارج چه تأمین جانی دارم؟ اگر در زندان مرا از بین ببرند، همه خواهند فهمید که دست چه اشخاصی و چه سیاست‌هایی در کار بوده است. در صورتی که خارج از زندان، کسی پی نخواهد برد که مرا کی و چطور از بین برده است.

پس دفاع من فقط از دو نظر است. اول که ثابت کنم که با چه استدلال آن‌ها مشمول هیچ یک از مواد قانونی مجازات نباشد و آقای سرتیپ آزموده که خود را دادستان ارتش می‌دانند، آن‌ها را تعقیب نکنند و آن‌ها هم خلعت بگیرند. ولی یک عده بی‌گناه که عملی غیر از صداقت و خدمت به مملکت از آن‌ها دیده نشده، زندانی تسلیم دادگاه شوند. یک کلمه‌اش را هم نمی‌توانید بگویید صحیح نیست.

خانه و مسکن هر کس خارج از تعرض است. رفتند عده‌ای را توقیف کردند. دست‌خط که تانک و زره‌پوش نمی‌خواهد. عده‌ای نظامی مأمور این عملیات شوند و هیچ کس از آن‌ها نمی‌پرسد تا شب ۲۵ مرداد چه گناهی کرده بودم؟ اگر من نخست‌وزیر بودم، به تمام معنی فرمان‌دار بودم. پس خلافی نکرده‌ام. بر فرض می‌خواستند مرا عزل کنند. روز دست‌خط را به کفیل وزارت دربار می‌دادند و می‌آورد. اگر قبول می‌کردم که هیچ، اگر نمی‌کردم هر کاری می‌خواستند می‌کردند.

این عرض بنده است. آقای سرلشکر مقبلی. خلاف است؟

دوم این که معلوم شود پادشاه حق عزل نخست‌وزیر را دارد یا نه که اصل ۴۶ متمم قانون اساسی، مورد استناد کیفر خواست عیناً نقل می‌شود: «عزل و نصب وزرا به موجب فرمان همایون پادشاه است.» که این اصل غیر از یک جنبه‌ی تشریفاتی اثر دیگری ندارد.

اگر بنا بود که پادشاه هر وقت خواست وزیری را عزل و نصب نماید، مشروطیت معنی و مفهومی پیدا نمی‌کرد و این همان کاری است که قبل از مشروطیت، سلاطین استبداد می‌کردند.

چنان چه به اصل ۴۴ متمم قانون اساسی دقت و توجه کنند، معلوم می‌شود که این اصل در جمله‌ی اوّل خود که می‌گوید «شخص پادشاه از مسؤولیت مبری است» پادشاه را غیر مسؤول قرار داده و در جمله‌ی ثانی که «وزرای دولت هر گونه امور مسؤول مجلسین هستند»، وزرا را مسؤول مجلسین نموده است. چنان چه غیر از این بود، یعنی پادشاه در امور مملکت مداخله می‌کرد و مسؤول هم نبود، مشروطیت وجود پیدا نمی‌کرد و مورد پرسش و مؤاخذه واقع می‌شد. این با یک اصل کلی که مقام سلطنت مقامی است ثابت، سبب مخالفت یک عده از رجال وطن پرست که سرمایه‌های بزرگی برای مملکت هستند خواهند شد. به جای این که تشویق شوند، گرفتار حبس و زجر کرده‌اند.

دوم این که با چه لطایف‌الحیل می‌خواهند نهضت ملی ایران را که چند سال است مردم این مملکت در راه آن رنج کشیده‌اند و به نتایج نیکویی هم رسیده‌اند از بین ببرند و باز وطن عزیز ما را دچار دخالت‌های نامشروع و اغراض دول استعماری و عمال آنها بکند.

اکنون می‌خواهم عرض کنم در اتهامی که به من نسبت داده شده، سه چیز اگر درست روشن شود حقیقت معلوم می‌شود و هیچ‌کس در این اتهام که آیا وارد است یا نیست، تردید نمی‌کند.

اوّل این که معلوم شود کودتایی واقع شده یا نشده و این که آقای سرتیپ آزموده، ذیل موارد ۵ و ۹ کیفرخواست آن را کودتای دروغی گفته‌اند، صحیح است یا نه. اگر کودتایی نبود،

۱. چرا دست‌خطی که تاریخ صدور آن ۲۲ مرداد است، ساعت یک بعد از نصف شب روز ۲۵

مرداد ابلاغ کرده‌اند؟ آیا غیر از این است که می‌خواستند با قوای انتظامی سازش کنند و زمینه‌ی اجرای آن را فراهم کنند که یکی از آن‌ها حرکت بعد از نصف شب بوده که مقررات حکومت نظامی منع می‌کرد و عاملین کوتا در آن ساعت، همه جا رفتند و هیچ یک از قوای تأمینیه به من گزارش ندادند، چیزی دیگری هم بوده است؟

۲. چرا قبل از دستگیری، آقایان وزیر خارجه و وزیر راه و آقای مهندس زیرک‌زاده، نماینده‌ی مجلس شورای ملی را در شمیران در منازل خود دستگیر کردند و به سعدآباد بردند و تا ساعت ۵ روز ۲۵ مرداد در آنجا توقیف بودند؟

۳. چرا سیم‌های تلفن مربوط به ستاد ارتش را قطع و چرا تلفن‌خانه‌ی بازار را اشغال نموده‌اند؟

اگر این کارها مربوط به کودتا نیست، خوب است آقای سرتیپ آزموده بفرمایند برای اجرای نقشه‌ی کودتا، چه کاری غیر از این‌ها باید کرد و اگر این عملیات مشمول اصل ۱۳ متمم قانون اساسی راجع به مصونیت مسکن و ماده‌ی ۸۲ قانون مجازات عمومی راجع به قیام بر ضد حکومت ملی و ۱۶۸ قانون مجازات راجع به توقیف غیرقانونی نیست، مشمول کدام یک از مواد قانون مجازات عمومی هستند.

و بر خلاف مصالح و منافع شخص پادشاه هم بود و به همین جهت است که گفته‌اند «پادشاه باید سلطنت کند. نه حکومت.» بنابراین، وزرا مسؤول مجلسین هستند که هر وقت کاری بر خلاف قانون یا مصالح مملکت بکنند، مجلسین آن‌ها را استیضاح کنند و دولت را ساقط نمایند و شخص دیگری را برای تصدی مقام نخست‌وزیری در نظر بگیرند و به وزیری تمایل بدهند. چنان چه قبول نمود، (به موجب فرمان همایون پادشاه) نخست‌وزیر شود که بعد در همین جلسه باز توضیحات

بیش‌تری منقضی شده و مجلسی که بعداً باید افتتاح شود، اگر نخست‌وزیری دچار مشکلات سیاسی می‌شد، استعفا می‌داد و چون مجلس نبود که رأی اعتماد بدهد، پادشاه جانشین او را تعیین و فرمان انتصاب او را توشیح می‌کرد و هیچ‌وقت دیده نشده که با حضور مجلس، پادشاه نخست‌وزیری را عزل کند و دیگری را به جای او منصوب نماید و در ۲۲ مرداد که تاریخ صدور دست‌خط است و شب روز ۲۵ که آن ابلاغ شده، مجلس شورای ملی وجود داشت. پس از آن که دست‌خط ملوکانه ابلاغ شد، تا ساعتی که خانه‌ی من بمباران گردید، دولت اینجانب رسمیت داشته. چنان چه عملی بر خلاف قانون از وزرا صادر شده باشد، باید در دیوان کشور محاکمه شوند. نه در این دادگاه.

اجرای دست‌خط اگر اصالت هم داشت، مرا در مقابل مجلسین مسؤول می‌کرد که چگونه طبق اصل ۶۴ قانون اساسی که عیناً نقل می‌شود: «وزرا نمی‌توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده، سلب مسؤولیت از خودشان بنمایند.»

غیر از وظایف نخست‌وزیری، من وظایف دیگری هم داشتم که باید انجام دهم و آن بر طبق اختیارات مصوب ۲۰ مرداد و ۲۰ دی ماه ۱۳۳۲ تنظیم لوایح قانونی بود.

شاه در حضور مجلس نمی‌تواند نخست‌وزیر و رئیس دادگاه‌ها را عزل کند. من آن شب دست‌خط را نگاه کردم. دیدم اول صبح شده و بعد نوشته شده است. معلوم بود از آخرش که کلمات نمی‌رسید و گشاد گشاد نوشته بود تا به امضا برسد.

دیگر این که اعلی‌حضرت روزی به من فرمودند که اگر روزی برسد که مرا مجبور کنند رفتاری خلاف بکنم، تسلیم نخواهم شد.

اگر آقای سرتیپ آزموده قبول کنند که این اختیارات به شخص دکتر مصدق، نه نخست‌وزیر، هم داده شده، اینجانب تا ۲۰ دی ماه ۱۳۳۲ که اکنون مدتی هم باقی

است تا موعد آن مقتضی شود، قانوناً نخست‌وزیر و مجلس شورای ملی هم اگر در نتیجه‌ی رفراندوم منحل نشده بود و تشکیل جلسه می‌داد، نمی‌توانست به واسطه‌ی رأی عدم اعتماد، دولت را ساقط کند. مگر این که اول قانون اختیارات را ملغی کند و بعد دولت را ساقط نماید. چون که اختیارات به شخص دکتور مصدق، خواه نخست‌وزیر باشد، خواه نباشد، داده شده بود.

بر فرض این که در اصالت دست‌خط تردیدی نبود و نافذ هم بود و من از کار کناره‌گیری می‌کردم، باز یک وظیفه‌ی دیگری که تنظیم لوایح قانونی بود داشتم که می‌بایست انجام دهم. پس آنهایی که مرا زندانی کرده و مانع شده‌اند که من وظایف قانونی خود را انجام بدهم، باید بر طبق ماده‌ی ۱۲۹ قانون مجازات، تعقیب شوند و من بلا تأمل آزاد شوم و اکنون ماده‌ی مزبور برای استحضار آقایان عیناً نقل می‌شود: «هر یک از مستخدمین دولت در هر مرتبه و مقامی که باشند، هرگاه برای جلوگیری از اجرای اوامر کتبی یا اجرای قوانین مملکتی یا اجرای احکام یا اوامر عدلیه یا هر گونه امری که از مقامات قانونی صادر شده باشد، قدرت رسمی خود را اعمال کند، از خدمت دولت منفصل خواهد شد.» پس آنهایی که مرا توقیف کرده‌اند، ولو این که دادستان باشند، طبق این ماده باید تعقیب شوند.

حال خوب است که آقای سرتیپ آزموده بفرمایند که من نخست‌وزیر هستم یا نه. آیا وظیفه‌ی قانونی خود را در خصوص تنظیم لوایح قانونی، خصوصاً اکنون که مجلس نیست، باید انجام بدهم یا نه. اگر ایشان جرأت نکنند به این سؤال جوابی بدهند و باز به کار خود ادامه دهند، نسل کنونی و نسل‌های آینده جواب این سؤال را به ایشان و به اعقاب ایشان و آنهایی که ایشان را تشویق به این کار کرده‌اند می‌دهند و هرگز نخواهند گذاشت که این آلت‌های فعل را به قول آقای سرتیپ آزموده، در کیفرخواست بیگانگان را «بر توسن مراد سوار کنند.»

سوم این که دادگاه حاضر صلاحیت دارد یا نه. بر طبق اختیاراتی که مجلسین به من داده‌اند، اینجانب سه لایحه‌ی قانونی برای سازمان قضایی ارتش و وظایف آن تصویب نموده‌ام که در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۳۲ به شماره‌ی ۲۸۵۸ به مجلس شورای ملی تقدیم کرده‌ام و مجلس هم آن‌ها را به کمیسیون دادگستری ارجاع نموده است. چنانچه در فاصله‌ی تصویب لوایح و تقدیم آن‌ها به مجلس، محاکم قضایی چنین تشخیص داده‌اند که لوایح قانونی من در حدود اختیاراتی که مجلسین داده‌اند نیست و بعضی از آن‌ها از حدود اختیارات خارج شده است، می‌توانستند از اجرای آن‌ها خودداری نمایند. ولی بعد از تقدیم لوایح به مجلس شورای ملی، بر طبق قسمت اخیر ماده‌ی واحده‌ی مصوب ۲۰ مرداد ۱۳۳۱، که برای مدت شش ماه تصویب شده بود و بعد در ۳۰ دی ماه ۱۳۳۱ برای مدت یک سال تمدید گردید، عیناً نقل می‌شود:

«به شخص آقای دکتر محمد مصدق، نخست‌وزیر، اختیار داده می‌شود از تاریخ تصویب این قانون تا مدت ۶ ماه، لوایحی که برای اجرای مواد نه گانه‌ی برنامه‌ی دولت ضروری است و در جلسه‌ی هفتم مرداد ماه ۱۳۳۱ مجلس شورای ملی و در جلسه‌ی یازدهم مرداد ماه ۱۳۳۱ مجلس سنا به شرح ذیل:

۱. اصلاح قانون انتظامات مجلس شورای ملی و شهرداری‌ها.

۲. اصلاح امور مالی و تعدیل بودجه به وسیله‌ی تقلیل در مخارج و برقراری مالیات‌های مستقیم و در صورت لزوم مالیات‌های غیر مستقیم.

۳. اصلاح امور اقتصادی به وسیله‌ی افزایش تولید و ایجاد کار و اصلاح قوانین پولی و بانکی.

۴. بهره‌برداری از معادن نفت کشور با رعایت قانون ۹ ماده‌ی اجرای قانون ملی شدن صنعت

نفت و تهیه‌ی اساس‌نامه‌ی شرکت ملی نفت.

۵. اصلاح سازمان‌های اداری و قوانین استخدام کشوری و قضایی و لشکری.

۶. ایجاد شورای محلی در دهات به منظور اصلاحات اجتماعی به وسیله‌ی رفع عوارض.

۷. اصلاح قوانین دادگستری.

۸. اصلاح قانون مطبوعات.

۹. اصلاح امور فرهنگی و بهداشتی و وسایل ارتباطی.

تصویب شده است، تهیه نموده و پس از آزمایش، آن‌ها را منتهی در ظرف شش ماه که مدت اختیارات است، تقدیم مجلسین نمایند و تا موقعی که تکلیف آن‌ها در مجلسین معین نشده، لازم‌الاجرا می‌باشند.»

و مواد قسمت اخیر این ماده است که هیچ مقامی، حتی محاکم قضایی، نمی‌توانند از اجرای لوایح قانونی اینجانب خودداری نمایند و متخلفین بر طبق ماده‌ی ۱۲۹ قانون مجازات که عیناً در فوق نقل شده است، باید مورد تعقیب قرار گیرند. و به موجب ماده‌ی ۱۲۹، دادستان که مانع اجرای قوانین من شده، باید در همین جا توقیف شود.

بعد از توضیحات مختصری که راجع به وقوع کودتا و حتی عزل و نصب وزرا و صلاحیت دادگاه داده شد، لازم است از علل اختلاف بین دربار شاهنشاهی و دولت اظهار کنم.

سپس آقای دکتر مصدق با تبسم گفتند به این زودی‌ها خلاص نمی‌شوند.

علل اختلاف دربار شاهنشاهی با دولت

تا آخرین ساعت روز ۲۴ مرداد، هیچ چیزی که موجب اختلاف بین دربار شاهنشاهی و اینجانب باشد وجود نداشت. روابط با دولت عادی بود. البته اعلی‌حضرت همایون شاهنشاهی با بعضی از نظریات

من که در خیز مملکت و شاهنشاه بود، موافق نبودند که یکی از آنها راجع به همین اصل ۴۶ متمم قانون اساسی بود که مقامات عالیه از آن استنباط معنایی می‌نمودند که مخالف اصول مشروطیت و عادات و سنن پارلمانی سایر ممالک مشروطه است و ضرورت داشت که مجلس شوای ملی این اصل و بعضی از اصول دیگر، مثلاً اصل ۵۰ متمم، راجع به فرمان‌فرمایی کل قشون بری و بحری را روشن کند تا هیچ‌کس نتواند از آنها در مسیر مورد خود استفاده کند.

مجلس با نظر من موافقت نمود. کمیسیون مرکب از ۸ نفر از نمایندگان برای اظهار نظر و تقدیم گزارش به مجلس انتخاب گردید. کمیسیون گزارش خود را که گفته شد با موافقت اعلی‌حضرت همایون شاهنشاهی تهیه نموده بود، تقدیم مجلس کرد. ولی دست‌های مرموزی نگذاشت آن گزارش در مجلس مطرح شود و همه‌ی روزنامه‌ها مفصل نوشته‌اند و محتاج قلم‌فرسایی نیست.

نظر دیگر راجع به ۵۶۰۰ رقبه‌ای بود که از اعلی‌حضرت فقید به دولت رسیده بود و مجلس شوای ملی در دوره‌ی ۱۵ تقنینیه به اعلی‌حضرت همایون شاهنشاهی واگذار کرده بود که موقوفه‌ی خاندان پهلوی کنند و عواید آن را به مصرف سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی برسانند. چون عواید این رقبات با خرج‌تراشی‌های مأمورین بهره‌برداری، تکافوی مخارج سازمان مزبور را نمی‌کرد و به‌تر بود که رقبات مزبور جزء خالص‌جات دولتی بشود و مخارج سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی هم از بودجه‌ی دولت پرداخته شود که برای کسر اعتبار سازمان هیچ‌وقت اختلافی بین دربار و دولت نباشد و بعضی اشخاص ناصالح هم به عنوان اداره کردن این املاک و اظهار حسن خدمت، همان مشکلاتی را که در زمان شاه فقید برای مالکین املاک مجاور می‌تراشیدند فراهم نکنند. با این فرق که در زمان شاه فقید اگر مشکلاتی فراهم می‌نمودند، نتیجه‌ی آن عاید دربار

می‌شد و در عصر این شاهنشاه، عاید مستأجر یا مأمورین بهره‌برداری.

این مطالبی که عرض شد، حائز آن درجه اهمیت نبوده که شاه مملکت روی این اصل، از نخست‌وزیر مکدر شده و موجب اختلاف شود. پس آنچه سبب اختلاف گردید، همان دست‌خط ملوکانه است که اگر در ساعت متعارف و به توسط اشخاصی که معمولاً دست‌خطها را ابلاغ می‌کنند به من می‌رسید، جز یکی از سه طریق، طریقه‌ی دیگری را نمی‌توانستم انتخاب کنم.

اول این که بعد از وصول، بدون تأمل از کار بر کنار بروم. چون این کار بر خلاف مصالح مملکت بوده و در مقابل مجلس و مردم، یعنی آن دو میلیون مردم روشن‌فکر شهرها که رأی به ابقای دولت دادند، مستول می‌شدم، از کنار کناره‌جویی ننمودم و بسیار جای تأسف و تعجب است که بعضی اشخاص برای تصمیمات مجلس که طرز انتخاب نمایندگان معلوم است، از نظر نفع شخصی خود احترام خاصی قائل می‌شوند ولی در موقعی که مستقیماً و بدون هیچ دسیسه و تقلب، رأی به انحلال مجلس داده‌اند، اهمیت نمی‌دهند و این حکم شرعی «جایی که آب هست، تیمم باطل است» را که ضرب‌المثل هم شده، از نظر دور داشته‌اند. اندکی است بتواند بگوید که افراد مملکت در تعیین مقدرات خود حق ندارند و مجلس که معلوم نیست نمایندگان به چه طرز و طریقه‌ای انتخاب می‌شوند، از خود مردم احق و اولی باشند.

دوم این که بگویم اعلی‌حضرت حق عزل مرا به دلایلی که در فوق به آنها اشاره شد، ندارند. این کار هم نشانی بود و چون که مخالفت اعلی‌حضرت با دولت در صلاح مملکت نبود، اگر مردم می‌خواستند مبارزه را ادامه دهند و از دولت حمایت می‌کردند، سیاست‌های خارجی هم که مبارزه را بر خلاف مصالح خود می‌دیدند با دولت مخالفت می‌کردند و اختلاف بین شاه و دولت

موجب جنگ داخلی می‌گردید و دیگر از دولت کاری پیشرفت نمی‌کرد.

سوم این که پس از وصول دست‌خط از کار خارج شوم و بیانیه‌ای هم با ذکر علت، همچنان که در تیر ماه ۱۳۳۱ که اعلی‌حضرت با تصدی وزارت جنگ من مخالف بودند دادم، برای اطلاع عموم بدهم. چنان چه مردم می‌خواستند مبارزه را ادامه دهند، شاهنشاه اوضاع و احوال مملکت را در نظر می‌گرفتند و هرچه صلاح بود به آن عمل می‌فرمودند. اگر باز فرمان انتصاب مرا به نخست‌وزیری موشح می‌فرمودند، به کار ادامه می‌دادم.

زائد می‌دانم عرض کنم که هر وقت اینجانب می‌خواستم آزمایش از افکار عمومی بکنم، از مجلسین تقاضای رأی اعتماد می‌کردم. چون می‌دانستم اکثریت مجلسین با ادامه‌ی خدمت من موافق نیست و هر رأیی که می‌دهند روی افکار عمومی است. لذا به همراهی و حمایت مردم باز امیدوار می‌شدم و به خدمت ادامه می‌دادم.

انتظار همه این بود که پس از کودتا، شاهنشاه در امور دخالت کنند و مقرر فرمایند که مرتکبین آن تعقیب شوند. نه این که «به منظور حفظ اصول قانون اساسی و جلوگیری از خون‌ریزی و هرج و مرج»، به طوری که آقای سرتیپ آزموده در ذیل عدد ۹ کیفرخواست توجیه کرده‌اند، ره‌سپار بغداد شوند و این مسافرت را نه فقط در خود مملکت، بلکه در صفحات اول روزنامه‌های آمریکا هم به فرار تعبیر کنند. آیا می‌توان قبول نمود که شاهنشاه بدون دادن یک ابلاغیه برای این که مردم از علت مسافرت مسبوق شوند، تشریف ببرند و در ممالک دیگر از عهده‌ی انجام مطالبی که در کیفرخواست ذکر شده برآیند؟ شاهنشاه در چنین روزهایی باید از خودگذشتگی نشان دهند و تمشیت امور را از دست ندهند.

من خود از اشخاص سال‌خورده شنیده‌ام که مردم در ادوار سابق، در فکر روز شاه‌میری بوده‌اند که در آن

روز، نقشه و نظریات خود را به کار برند. حرکت بی‌سابقه‌ی شاهنشاه و دوری ایشان از مملکت سبب شد که هر کسی برای اجرای نظریات خود راهی انتخاب کند. حرف‌ها و سخن‌هایی بگوید. نقشه‌هایی بکشند.

خوب است آقای سرتیپ آزموده بفرمایند اگر خودشان در رأس دولت بودند، چه می‌توانستند بکنند؟ آیا دولت می‌توانست در آن دو روز از افکار تمام احزاب و دسته‌جات مستحضر شود؟ در این صورت با چه وسیله؟ و در صورت امکان، آیا می‌توانست مخالفین سلطنت را بدون ارتکاب عمل تعقیب کند؟ از روی چه قانون؟ آقای سرتیپ آزموده نمی‌خواهند خود را به این آشنا کنند که تنها نه دولت اینجانب، بل که دولت‌های قبل هم که با موافقت سیاست‌های خارجی کار می‌کردند و تحریکات خارجی برای تضعیف دولت وجود نداشت، برای انجام این قبیل امور، فاقد وسایل بوده‌اند.

آیا آن مردمی که هیچ‌گونه غرض نداشتند، با این مسافرت بی‌سابقه و ندادن یک ابلاغیه موافق بودند؟ آیا دولت قادر بود که از اظهار عقیده‌ی این قبیل اشخاص هم جلوگیری کند؟ اگر این کار شدنی است، چرا اکنون هم که مدتی از آن روزها می‌گذرد، نتوانسته‌اند از آن افکار جلوگیری کنند؟ تسکین افکار به توقیف و تبعید و شدت عمل فراهم نمی‌شود و هر چه از این قبیل کارها بشود، نتیجه‌ی معکوس می‌دهد و بدتر می‌شود.

نظرم است که روزی محمدعلی شاه از من خواست که سوء تفاهمی که با مرحوم آیت‌الله عبدالله بهبهانی داشت و من به جهاتی با آن مرحوم ارتباط داشتم رفع کنم. گفتم «چه احتیاجی به این کار دارید؟» گفتند «مگر نمی‌بینید مردم دور ایشان جمع شده‌اند و با من مخالفت می‌کنند؟» گفتم که «آیت‌الله دکانی باز کرده و متاعی می‌فروشد. دکان ایشان تخته می‌شود و تنها نه مشتریان ایشان، بل که مشتریان دکان دیگر هم به شما مراجعه می‌کنند.» آیا

می‌دانید جواب من چه بود؟ این بود که سرم بوی قرمه‌سبزی می‌دهد.

چنان چه آقای سرتیپ آزموده قدری توجه فرموده بودند، هرگز نمی‌خواستند که وقایع روزهای آخر مرداد را که علت آن به عرض دادگاه رسید، به حساب من و یک عده همکاران بی‌گناهم بگذارند که خدمت‌گذار این مملکت بوده‌اند.

رئیس: «بیانات جنابعالی تمام نشده است تنفس بدهم؟»

دکتر مصدق: «خیر آقا، تازه اول مطلب است.»

دادستان: «بیانات ایشان مربوط به عدم صلاحیت نبود.»

دکتر مصدق: «تنفس بدهید یا ندهید، مختارید.»

سرهنگ بزرگمهر (وکیل مدافع دکتر مصدق): «این بیانات ۶۰ الی ۷۰ صفحه ماشین شده است که ده صفحه‌ی آن قرائت گردیده است و همه متکی به دلایل قانونی است.»

رئیس با خنده: «پس دلایل شما در رد کیفرخواست و دفاع چقدر است؟ و حالا دادگاه به عنوان تنفس ختم می‌شود و ساعت ده صبح فردا، جلسه‌ی دادگاه مجدداً تشکیل می‌شود.»

در این موقع عکاس‌ها مجدداً شروع به فعالیت کرده و مدت چند دقیقه نور فلش عکاس‌ها تالار آئینه را مانند روز روشن ساخته بود و خبرنگاران، اطراف دکتر مصدق را گرفته بودند و ایشان نیز با کسانی که آشنا بود، سلام و تعارف می‌کرد.

در این موقع سرتیپ ریاحی به اتفاق وکلای مدافع خود، بدون آن که تماسی با آقای دکتر مصدق حاصل نماید، از اتاق خارج گردید و بلافاصله چندین افسر که اکثراً از افسران ارشد ارتش بودند، آقای دکتر مصدق را احاطه کرده و با صدای بلند اعلام نمودند که تماشاچی‌ها و خبرنگاران خارج شوند و متعاقب آن، همگی تالار آئینه را ترک گفتند.

از خوانندگان گرامی به خاطر بروز اشتباهات تایپی ناخواسته پوزش می‌طلبم.

طه کامکار

<http://www.chieftaha.netfirms.com>